**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14030715**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در مورد حدیث علی الید صحبت می‌کردیم، عرض کردیم علی الید دو مرحله بحث دارد، یک مرحله بحث سندی‌اش هست، یک مرحله بحث دلالی‌اش هست. در مرحلۀ بحث سندی عرض کردیم که این روایت عامی است و در میان عامه هم سندش قابل اعتماد نیست و مرسل است، حالا ما در خاصه هم حداقل به خاطر ثمرة بن جندب روایت ضعیف است و صغرویا هم به این روایت اصحاب یعنی قدماء عمل نکردند تا بر فرض که ما کبرای انجبار را بپذیریم ضعف سند با عمل اصحاب منجبر باشد. یک نکته‌ای را یک مقداری تکمیل کنم من عرض کردم که اوّلین بار مرحوم سید مرتضی به این روایت تمسک کرده آن هم البته جدلی است نه برهانی. در یک بحث لغوی هم سید مرتضی به این بحث کرده در اینکه ید را می‌توان مجازا بر کل انسان اطلاق کرد که حالا علاوه بر اینکه آن هم می‌تواند جدلی باشد صرفنظر از آن در بحث‌های لغوی به روایت‌های ضعیف السندی که قدیمی باشد یعنی در دوره‌های قرن یک و دو مطرح باشد می‌شود تمسک کرد، یک مطلبی را به نظرم در اقتراح سیوطی دیدم یا شاید هم در حدائق الندیۀ مرحوم سید علی خان دیدم، ایشان می‌گوید که برای تمسک به اقوال علما کسانی که شهرنشین باشند تا پایان قرن دوم به اقوالشان تمسک می‌شود در بحث‌های لغوی و بحث‌های ادبی، کسانی که بیابان‌نشین باشند تا آخر قرن چهار. علی ای تقدیر اگر روایت‌های قدیمی که مربوط به همان پایان قرن دو در شهرنشین‌ها و پایان قرن چهار در بیابان نشین‌ها باشد اینها در بحث‌های ادبی قابل استناد هست چون فوقش این است که مال پیغمبر نیست مال خود آن راوی‌ها هست دیگر، راوی‌ها هم کلماتشان قابل استناد هست در بحث ادبی. روی همین جهت اینکه سید مرتضی تمسک کرده اگر هم جدلی نباشد برهانی باشد مانعی ندارد در بحث‌های ادبی، علی ای تقدیر ربطی به بحث ما ندارد که ما می‌خواهیم مفادش را به عنوان حدیثی از پیغمبر بهش تمسک کنیم.

حالا در بحث سند این نکته را هم عرض بکنم که اوّلین کسی که به طور جدی در سند این روایت خیلی متعرض شده، هر جا رسیده تقریبا اشکال کرده مرحوم محقق اردبیلی هست در مجمع الفایدة، جلد ۸، صفحۀ ۱۹۲؛ جلد ۹، صفحۀ ۱۷۰؛ جلد ۱۰، صفحۀ ۲۷۶، ۲۹۹، ۴۹۹ دو بار، ۵۱۸، ۵۲۰؛ جلد ۱۲، صفحۀ ۱۰۷.

ولی یک عده‌ای از علما گفتند نه منجبر به عمل اصحاب هست مثل مرحوم وحید بهبهانی در حاشیۀ مجمع الفایدة، صفحۀ ۱۳۳، ۳۹۳، ۵۸۰، ۶۱۶. بلکه احیانا این روایت مقامش از انجبار بالاتر رفته، الخبر المستفیض المجمع علی مضمونه در شرح مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء بر قواعد علامه، صفحۀ ۱۴۳ به این تعبیر آمده. آن همان بحث انجبار را که عرض کردم مرحوم وحید بهبهانی دارد در رسائل فقهیۀ مرحوم وحید، صفحۀ ۲۵۷ هم هست. از اینها عجیب‌تر تعبیری که در مقامات السالکین محمد دارابی که زنده در ۱۱۳۰ هست، فارسی است می‌گوید یک حدیث ملحق به متواتر انما الاعمال بالنیات دیگر علی الید ما اخذت حتی تودیه، دیگر الناس مسلطون علی اموالهم که اینها را ملحق به متواتر گرفته، در حالی که هیچ یک از اینها اصلا توهم این حرف‌ها در موردش نیست، انما الاعمال بالنیات در کتب درایه ذکر کردند انما هو متواتر عن عمر، چیزهای مختلف دارد، سندهایش منحصر نیست به سندی که از عمر هست ولی تواترش تا عمر است، آنهای دیگرش متواتر نیست. علی الید ما اخذت حتی تودی هم یک سند بیشتر ندارد به ثمرة بن جندب منتهی می‌شود و مرسل هم هست. الناس مسلطون علی اموالهم اصلا روایت نیست، عبارت شافعی است که اشتباه شده گمان شده که روایت هست اینها به هر حال، یک مشکلی که ما داریم یک مطلبی که در کتب فقهی متکرر می‌شود هر مقدار بیشتر تکرر پیدا کند مقام حدیث بالاتر می‌رود هی بالاتر بالاتر تعبیری که مرحوم امام داشتند در مورد همین حدیث علی الید که هی مقامش بالاتر رفته واقعا علی الید از همین چیزهایی هست که مقامش بالاتر رفته، حالا به تناسب یاد یک نکته‌ای که خیلی ربطی به این جهت ندارد ولی نکتۀ جالبی هست عرض بکنم دیشب خدمت حاج آقا بودیم دفتر صحبت مرحوم آشیخ کاظم دامغانی بود، حاج آقا می‌فرمودند آشیخ کاظم یک مطلبی را نقل کرد، گفتش که به مرحوم آقای بروجردی که نامه می‌نوشتم آقای بروجردی اوّل به من ثقة الاسلام نوشت بعد از یک مدت شد ثقة الاسلام و المسلمین، بعد از یک مدت شد حجة الاسلام بعد از یک مدت شد حجة الاسلام و المسلمین، هی، حالا یا این عنوان‌ها یک مقداری افت کردند یا عنوان مرحوم حاج شیخ کاظم هم بالاتر رفته بود و آن آخرها شده بود حجة الاسلام و المسلمین آقای بروجردی به یک نفر می‌نوشتند خیلی مهم بود به کمتر کسی این عناوین را آقای بروجردی می‌نوشتند. می‌گوید بالأخره آخرین چیزی که بود حجة الاسلام و المسلمین بود. یک آقایی یک قصه‌ای را نقل کرد حالا باز آمد گفتش که نوۀ آسید حسین شاهرودی، موسوی شاهرودی مشهد گفت پدربزرگ ما رفته بود دیدن آشیخ کاظم بعد گلایه بود از وضعیت حوزه که طلبه‌ها درس نمی‌خوانند به آشیخ کاظم گفته بود شما که رئیس حوزه هستید فکری برای این مطلب بکنید. می‌گفت آشیخ کاظم سریع حالا من عبارت سریع را به کار نمی‌برم، گفت من چی چی خوردم رئیس حوزه باشم یک همچین تعبیری خب خیلی منزه بوده مرحوم آشیخ کاظم. حاج آقا می‌فرمودند آقای بروجردی موازین را رعایت می‌کرد همینجور در هر زمان، متناسب شأن آشیخ کاظم هم ممکن است از جهت علمی هم عنوانش بالاتر رفته هم از جهت موقعیت اجتماعی متناسب با او القاب را به کار می‌برده. پرانتز بسته.

به هر حال این روایت از جهت سندی قابل اعتبار نیست. اما از جهت دلالت، عرض کردم دلالت را بعضی‌ها مرحوم علامۀ حلی یک سری اشکالاتی کرده بودند که اصلا ممکن است مربوط به وجوب نباشد استحباب باشد ینبغی باشد آن خیلی دور از واقعیت است.

یک اشکال دیگر بعضی‌ها کردند که نه این معلوم نیست ازش ضمان استفاده بشود، ممکن است این فقط وجوب رد استفاده بشود، وجوب حفظ استفاده بشود، که این اشکال خیلی جاها مطرح هست، دال بر اصل ضمان نباشد، سبزواری مثلا در کفایة الاحکام دارد الخبر لا یقتضی الزام العوض و مرحوم میرزای قمی در جامع الشتات هم عبارتش ناظر به همین جهت هست می‌گوید حدیث علی الید در یک موردی می‌گوید ادلۀ عمومات ادلۀ ضمان و اطلاق هم شامل این نیست در یک بحثی، چون حدیث علی الید ما اخذت حتی تودیه چون ظاهر آن صورت بقای عین است و وجوب مثل یا قیمت از خارج باید برسد اصلا ناظر به جامع الشتات، جلد ۲، صفحۀ ۱۰۸؛ همچنین در جلد ۴، صفحۀ ۴۹۲ می‌گوید عموم علی الید ما اخذت با وجود آنکه ظاهر در بقای عین است لا غیر و محل منع می‌تواند شد در صورت تلف بعد بحث را ادامه داده. همچنین در مستند مرحوم ملا احمد نراقی قوله علیه السلام علی الید ما اخذت یدل علی اداء العین لا وجوب العوض. این یک اشکال.

ما عرض کردیم که نه ظاهر این روایت ضمان هست همچنان که از قدیم هم ضمان فهمیده شده، اگر می‌خواستند وجوب حفظ و رد عین و امثال اینها تعبیر بکنند عبارت‌های روشن‌تری بود این عبارت‌ها بیان نمی‌شد، دیدم مرحوم صاحب عناوین فقهیه هم همین مطلب را دقیقا داشت که این عبارت عبارتی نیست که باهاش این مطالب را بیان کنند بحث خوبی دارد عناوین فقهیه دوستان ملاحظه بفرمایید در جلسۀ راهنما فردا این عناوین فقهیه عبارتش را می‌خوانیم. همچنین شیخ جعفر کاشف الغطاء هم یک کتابی دارد القواعد ستة عشر، قاعدۀ دوم آن هم بحثی دارد که آن را هم فردا ان شاء الله در کلاس راهنما می‌خوانیم، من چکیدۀ بحثش را عرض می‌کنم.

اینکه اصل این روایت ناظر به ضمان هست ظاهر این مطلب همین هست که این ناظر به ضمان است ولی دقت کنید یک دقتی دارد آن را می‌خواهم عرض بکنم آن این است که این روایت ظاهرش این است که ما اخذت مسئولیتش بر عهدۀ این ید هست یعنی صاحب ید باید از مسئولیت این خارج بشود که معنای اینکه مسئولیت، ببینید دو بحث هست این بحث‌ها را توجه کنید با همدیگر قاتی نشود، یک بحث مفاد علی الید ما اخذت هست، یک بحث مفاد حتی تودی هست. حتی تودی ظاهرش این است که خود ما اخذت باید بازگردانده بشود، حتی تودی غایت حکمی که در این روایت بیان شده ادای نفس عین است، اینکه ما ادای بدل، ادای عوض را بخواهیم مطرح کنیم این تجوزی هست که هیچ وجهی ندارد، البته مرحوم صاحب مقابس ادعایی کرده به نظر می‌رسد که این ادعا درست نیست، ایشان می‌گوید در ضمن یک بحثی به عموم علی الید ما اخذت حتی تودی تمسک کرده بعد گفته و تأدیة المثل او القیمة مع تعذر الاصل معدودة من التأدیة. حتی تودی اعم از این است که خودش را انسان پرداخت کند یا بدلش را پرداخت کند. ببینید یک موقعی صحبت سر این هست می‌گویید شما تأدیه چون مفعول ندارد بنابراین مرادش تأدیۀ خودش یا بدلش است چون مفعول ندارد. اگر استدلال این هست پاسخش این است که اوّلا ظاهر اینکه مفعول حذف شده این است که به قرینۀ ما اخذت حذف شده، علی الید ما اخذت حتی تودی، یعنی آن چیزی که ما اخذت. ثانیا این عبارت حدیث دو تا نقل دارد، یکی حتی تودی، یکی حتی تودیه، یکدانه «ه» دارد یکی‌اش یکدانه «ه» ندارد، ثابت نیست که بدون «ه» باشد، حالا در پرانتز من یک نکته‌ای را عرض بکنم گاهی اوقات یک غفلت‌هایی صورت گرفته در شناخت یک، استدلال به یک آیه، استدلال به یک حدیث به خاطر عدم توجه به بعضی ظرائف ادبی است. کلام یکی از بزرگان که اسم نمی‌برم دیدم که ایشان استدلال می‌کند بر اینکه معرفت پیغمبر و معرفت احکام اینها واجب است، بر وجوبش استدلال می‌کند بر چی‌اش استدلال می‌کند به آیۀ شریفۀ و ما خلقت الجن و الانس الا لیبعدون. ظاهرا استدلال این هست که لیبعدون مفعولش محذوف است، ظاهر حذف مفعول این عموم هست یعنی الا لیعبدون، با توجه به روایتی که لیعبدون را لیعرفون، و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ای لیعرفون.

**شاگرد:** یک همچین روایتی نداریم

**استاد:** حالا معروف هست به اینکه یک همچین روایتی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ای لیعرفون، گفتند که این لیعرفون که معرفت بوده این معرفت اطلاق دارد یعنی معرفت امور لازمه. همۀ احکام، انبیاء اولیا، همۀ چیزهایی که معرفتش لازم هست را به عنوان غایت خلقت قرار داده شده، در حالی که آیۀ شریفه این هست الا لیعبدونِ، یعنی الا لیعبدونی، آن یایش حذف شده کسره دال بر محذوف هست، یعنی زمین و آسمان را خلق کردم برای پرستش خودم، و ما خلقت، لیعبدونِ، این توجه نکردن به اینها استدلال‌ها و بحث‌ها را به مسیرهای دیگری برده. حالا در اینجا هم یک همچین چیزی شاید ممکن است از این جهت این استدلال شده باشد. می‌گوییم نه ظاهر علی الید ما اخذت حتی تودی با حتی تودیه یکی است یعنی غایت حکم مذکور در روایت تأدیة العین است ولی حکم مغیا چی است؟ بحث سر این است حکم مغیا ضمان است، ضمان عین اینکه عین ضامن است، ضامن بودن عین یعنی اینکه شما باید این عین را تحویل مالکش بدهید اگر عین تلف شد بدلش را تحویل بدهید امثال اینها. ضمان متعلقش عین است ولی مقتضای ضمان عین این هست که اگر تلف شد بدلش را تحویل بدهید که نتیجه این می‌شود که یوم التلف ملاک هست، چون ضمان ضمان عین هست معنای ضمان، این ضمان عین هم غایتش تا وقتی هست که عین پرداخت بشود، وقتی اینجور نیست که این ضمان عین که به پرداخت بدل عین هست این ضمان عین تا زمانی که انسان عین را پرداخت نکرده باشد این ضمان باقی است. این نکته را توجه. مرحوم سید اینجوری گویا عبارت، من فرصت نکردم دقیق عبارت مرحوم آسید محمدکاظم را مطالعه کنم. مرحوم آسید محمدکاظم در موارد مختلف مراجعه کردم ایشان اصرار دارد به اینکه ضمان یوم الاداء هست، در جاهای مختلف من حالا بعضی از آدرس‌هایش را هم عرض بکنم از مطالب مرحوم سید.

**شاگرد:** اشکال سندی را چشم‌پوشی کردید یا؟

**استاد:** نه اشکال سندی که سرجایش هست اگر بخواهیم استدلال بکنیم مفادش یوم التلف است این بحث این است. مرحوم سید در حاشیۀ جامع عباسی، صفحۀ ۳۷۳، صفحۀ ۵۵۰، صفحۀ ۵۵۵، صفحۀ ۵۵۸، حاشیۀ علیس التجار، صفحۀ ۷۶، صفحۀ ۷۹، صفحۀ ۱۰۰، صفحۀ ۲۶۳، صفحۀ ۲۷۴، همۀ اینها استظهار می‌کنند که مدار بر قیمت یوم الاداء هست در فروع مختلفی که یک مقداری وابسته به همین بحث هست. در عروه، جلد ۵، صفحۀ ۶۵ هم دارد المدار فی الضمان علی قیمة یوم الاداء فی القیمیات لا یوم التلف، این هم هست. ما با این تحلیلی که عرض کردیم که ایشان ظاهرا می‌خواهد بگوید خود آن عین بعد از تلف هم هنوز انسان ضامن عین است، ضمان عین بعد از تلف هم ادامه دارد، ما این را می‌خواهیم عرض بکنیم که ضمان عین بعد از تلف وجود دارد یعنی من موظف هستم عین را تحویل بدهم؟ عین یا بدلش را تحویل بدهم؟ این به این معنا نیست، ولی اینکه ما با تلف، یعنی بر عهدۀ من چی است؟ بر عهدۀ من خود عین به عهدۀ من هست حتی بعد از تلف؟ این مطلب عرفی است، مشکل عقلی ندارد ولی عرفی نیست به طوری که تا غیر از اواسط قرون اخیر اصلا مطرح نبوده، این شاید من یک مقدار مراجعه کردم ببینم یوم الاداء کسی قائل هست همین زمان‌های سید و امثال اینها یوم الاداء را قائل شدند، بله بعضی‌ها یک مطلبی قائل هستند به آن طریق یوم الاداء را نتیجه گرفتند که مرحوم شیخ انصاری هم اشاره کرده، گفته که به طور کلی چه قیمی باشد چه مثلی باشد ضمان به مثل است، ضمان به مثل هست ولی شارع مقدس اجازه داده به جای مثل قیمت داده بشود، آن وقت قیمت قیمة المثل است نه قیمة العین، بنابراین اگر یک زمانی آن مثل متعذر شد ما قیمة المثل را باید پرداخت کنیم چون قیمة المثل باید پرداخت بشود یوم الاداء نتیجه گرفته می‌شود، مرحوم حاج آقا رضا همدانی در حاشیۀ مکاسب صفحۀ ۹۱ هم با یک اللهم الا ان یقال به همین معنا قائل شده که ما بگوییم که مثل در ذمه می‌آید موقعی که شما قیمت را ادا می‌کنید مثلی که در ذمه رفته ساقط می‌شود ولی عین در ذمه نیست. و مقتضی ذلک ان یعادی قیمته یعنی قیمت مثل یوم الاداء یا لا یوم التلف. این یک مبنایی هست که بعضی‌ها گفتند و مرحوم شیخ هم در لابلای فرمایشاتشان بهش اشاره می‌کند که صحیحۀ ابی ولاد مراد این نیست که ضمان به مثل باشد آن را نمی‌پذیرد. ولی اینکه از اوّل من ضامن عین باشم حتی بعد از تلف عین، ضمان را یک معنایی را در نظر بگیریم که بعد از تلف عین هم آن ضمان عین را بتوانیم تصویر کنیم اشکال عقلی ندارد ولی اشکال عقلایی دارد، عرض کردم شاهدش هم این است هیچ کسی قائل به این نبوده تا زمان مرحوم سید، تا آن حدودها.

**شاگرد:** ابن ادریس علامه در مختلف، شهیدین و ؟؟؟ دیگر یوم الاداء دارند.

**استاد:** یوم الاداء در کجا دارند؟

**شاگرد:** جای دیگر است

**استاد:** ربطی به این بحث ندارد، یک کلمۀ یوم الاداء را به کار بردند، من عبارت ابن ادریس را یادداشت کردم ربطی به این بحث ندارد، چیز دیگری هست ضمان تلف نیست، مثلا ایشان می‌گوید الاحوط الذی تقتضیه الاصول ان یخرج قیمة الصاع یوم الاداء. این عبارت ابن ادریس در سرائر هست، آن بحث دیگری است، بحث این است که ایشان می‌گوید صاع را شما باید پرداخت کنید. صاع تلف هم نشده صاع موجود است شارع اجازه داده به جای صاعی که موجود هست قیمتش را بپردازیم، هر زمانی که می‌خواهید صاع بدهید خودش نشد بدلش را باید بدهید، ربطی به تلف و این حرف‌ها ندارد، تعبیر یوم الاداء دارد ولی این یوم الادائش ربطی به این بحث ندارد، اتفاقا من این را یادداشت کردم، گاهی اوقات بعضی از این چیزها با همدیگر قاتی شده.

**شاگرد:** استاد یعنی می‌فرمایید آن شیء اساسا قیمی هم باشد مثلش به ذمه می‌آید؟

**استاد:** نه، بعضی‌ها می‌گویند این را گفتند که مورد پذیرش نیست، آن که مثلش به ذمه می‌آید یک قولی هست آن حالا یک مقداری قدیمی‌تر از امثال حاج آقا رضا و امثال اینها هست یک مقداری مرحوم شیخ انصاری هم اشاره می‌کند که بعضی‌ها یک همچین قولی را قائل شدند، ولی قولی که خود عین در ذمه باشد که مرحوم سید مطرح می‌کنند که مرحوم دهکردی هم ایشان هم در بعضی از این حواشی، حواشی جامع عباسی در خیلی از این مواردی که من آدرس دادم حاشیۀ مرحوم دهکردی هم مطابق همین حاشیۀ مرحوم سید هست، ابوالقاسم دهکردی از علمای اصفهان بودند که آقای بروجردی پیششان درس خوانده بودند از مشایخ آقای بروجردی، به نظرم متوفای ۱۳۵۳ هستند آن که در ذهنم هست این سال، تقریبا در ردۀ شاگردهای مرحوم آسید محمدکاظم و اینها هستند نمی‌دانم شاگردش بوده یا نبوده.

**شاگرد:** حاج آقا اینکه عین تالفه به گردن ما بیاید این محذور عقلی ندارد؟ چون امکان

**استاد:** نه، چون اعتبار است، یعنی شارع مقدس اعتبار کند کأنّ آن عین تالفه به گردن ما هست. اشکال عقلی ندارد ولی این باید یک چیزی باشد که عقلایی باشد، یک چیزی که در هیچ کتابی، هیچ کسی اصلا قائل، می‌گویم حالا مثلا صاحب، حتی بعضی‌ها اینقدر مسئله غیر عقلایی هست که بعضی‌ها تصور کردند که غیر معقول است اصلا، اینکه شما می‌گویید اشکال عقلی ندارد، شیخ حسن کاشف الغطاء دیدم در انوار الفقاهة این را به عنوان اینکه اشکال عقلی دارد که عین به گردن بیاید مطرح می‌کند و می‌گوید، کأنّ این مفروغ عنه است عین که نمی‌تواند به گردن بیاید عند التلف آن چیزی که به گردن انسان می‌خواهد بیاید باید خودش موجود باشد، نه اشکال عقلی ندارد ولی مجرد اشکال عقلی نداشتن کافی نیست برای اینکه ما به او ملتزم بشویم بلکه باید دید عقلائی هست. عقلایی بودن هم یک چیز طبیعی عقلایی که مثلا روایات و امثال اینها را ما بتوانیم به آن معانی حمل کنیم. این است که به نظر می‌رسد حالا علی الید حالا ما از جهت سندی گیر داریم ولی اگر علی الید مشکل سندی نداشته باشد مقتضایش یوم التلف هست به همان تعبیری که در کلمات بعضی از فقهای ما وارد شده، بگذارید بعضی از کلمات فقهایی که یوم التلف را استدلال کردند اینجا عرض بکنم، تا جایی که من دیدم اوّلین کسی که یوم الاداء را ذکر کرده و استدلال کرده، من حالا تتبع کامل نکردم ولی مرحوم شهید اوّل هست در غایة المراد.

**شاگرد:** یوم التلف حاج آقا یوم الاداء؟

**استاد:** یوم التلف، استدلال بر یوم التلف، خود فتوای به یوم التلف خیلی قدیمی است، آن چیزی که از قدیم مطرح بوده دو قول بوده، حالا منهای بعضی تفصیلات در مسئله بین مثلا مقبوض به سُوم فاسد و مغصوب و اینها که تفصیلات و اینها دارند حالا منهای آن تفصیلاتش دو قول از قدیم مطرح بوده، یکی یوم التلف، یکی اعلی القیم من یوم القبض الی یوم التلف، و ادعای اجماع هم شده بعد از یوم التلف دیگر بالا رفتن قیمت مضمون نیست. این ادعای اجماع هم شده و ما هم در میان کلمات قدما من یادم نمی‌آید که در مثلا قبل از علامه و اینها تا جایی که من تتبع کردم حالا اینها را تتبع کنید، رفقا تتبع بکنند اگر یک چیزی قبل از او پیدا کردید خوب است که قبل از علامۀ حلی که مدار در اینجور بحث‌ها مال آن زمان‌هاست. آیا کسی اصلا قائل به یوم الاداء یا، اصلا اعلی القیم مثلا من یوم القبض الی یوم الاداء، اینها را مطرح کرده یا نه؟ یعنی زیاد شدن قیمت بعد از یوم التلف کسی به آن اهمیت داده یا نه این را ملاحظه بفرمایید، من ندیدم تا جایی که نگاه کردم. خدا رحمت کند مرحوم آقای منتظری اقوالی که نقل کردند خیلی اقوال زیادی در مسئله نقل کردند شبیه این در کلمات دیگران هم هست، ولی آن اقوال خیلی‌هایشان اقوال‌های متأخر است، در انوار الفقاهة بود کجا بود به یک تناسبی شاید ۹ تا، ۱۰ تا قول‌های مختلف نقل شده بود، آن قول‌هایی که در میان قدما مطرح هست به خصوص در مورد، حالا در مورد مقبوض به سُوم فاسد عمدتا یوم التلف مطرح است، در مورد مغصوب بحث اعلی القیم من یوم القبض الی یوم التلف هم به عنوان یک قول جدی مطرح هست. مرحوم علامه در ارشاد عبارتشان این هست:

«و المقبوض بالسوم أو بالبيع الفاسد مضمون على المشتري، ... و لو تلف فالقيمة يوم التلف على رأي.»

علی رأی‌های مرحوم علامه همچنان که فرزندشان فخر المحققین در بعضی از یادداشت‌هایشان دارند مراد یعنی علی رأیی، یعنی فتوای خود علامه است. بعد شهید اوّل در حاشیه می‌گوید اقول:

«و أمّا الضمان بالقيمة يوم التلف، فلأنّ الواجب العين، و إنّما تحقّق الانتقال إلى القيمة بالتلف،»

می‌گوید آن چیزی که واجب هست این است

«و تفاوت الرغبات خارج عن عين المغصوب،»

این تفاوت الرغبات رد استدلال بعضی‌ها که کردند گفتند اعلی القیم است، اعلی القیم گفتند که قیمت چون بالا رفته آن رغبت‌های انسان هم بالا رفته می‌گوید آنها مضمون نیست خود مضمون است، اگر عین را طرف پرداخت می‌کرد بالا رفتن قیمت‌هایی که قبل از این بوده آنها به عهدۀ من نیست، تفاوت رغبات آنها مضمون نیست، آن چیزی که مضمون هست خود عین است، عین هم وقتی تلف شد دیگر عین به عهده نمی‌آید آن که به عهده می‌آید قیمتش است.

«و إنّما تحقّق الانتقال إلى‌ القيمة بالتلف،»

این استدلال در رد اعلی القیم است کأنّ دو قول بیشتر در مسئله مطرح نیست، یکی اعلی القیم من یوم القبض الی یوم التلف، یکی یوم التلف. ایشان می‌گوید اعلی القیم ملاک نیست چون تا وقتی که تلف نشده آن قیمت به عهده نبوده، عین به عهده بوده، پس بنابراین چه زمانی به این قیمت عهدۀ انسان مشغول می‌شود؟ یوم التلف پس بنابراین آن یوم التلف باید مدار باشد.

«و هو مذهب الشيخين و أتباعهما.»

**شاگرد:** اشاره به روایت علی الید هم نمی‌کنند.

**استاد:** نه نمی‌کنند. غایة المراد، جلد ۲، صفحۀ ۳۷. اصلا بحث علی الید خیلی مطرح نیست این کلمات.

**شاگرد:** حاج آقا این اموری که مسئله تحلیلی است عقلی عقلایی است اصلا کلمات قدما که ما بخواهیم از باب اینکه یک فهم شرعی دارند ازشان استفاده کنیم اهمیت پیدا می‌کند؟

**استاد:** کی گفته عقلی عقلایی است؟

**شاگرد:** ما داریم همین تلف

**استاد:** نه خیر، این امور شرعی هست باید دید شارع مقدس چجور تعیین کرده.

**شاگرد:** نه تحلیل‌ها را می‌گوید.

**استاد:** نه تحلیل مطرح نیست اصلا. اگر تحلیل عقلایی هم مطرح می‌کنیم برای این هست که حکم شرع را در بیاوریم. قدما هم بر همین، ما در واقع اگر هم هست به عنوان یک سیرۀ عقلا می‌خواهیم کشف کنیم و الا تحلیل عقلایی نیست که. بنابراین اگر ما فرض کنید الآن ما در عصر خودمان یک تحلیل عقلایی در عقلای معاصر داشته باشیم به درد نمی‌خورد. این بحث‌ها باید عقلای معاصر معصومین علیهم السلام سیرۀ عقلای معصوم را شکل می‌دهند آنها مطرح است. این است که کلمات علما کاشف از این است که آن موقع‌ها اینها چجوری می‌فهمیدند، همین مدار هست برای فهمیدن اینکه مدار بر چه روزی است.

**شاگرد:** الآن وجه استظهارتان از علی الید که یوم التلف بود همین نکتۀ علامه است؟

**استاد:** نکتۀ قضیه این است که اوّلا حتی تودی چند مرحله بحث هست عرض کردم، حتی تودی مراد تودی عین است، یک. دو عین بعد از تلف دیگر به ذمه نمی‌آید، آن چیزی که بر عهدۀ انسان هست تا وقتی که عین موجود است عین موجود است، وقتی عین مفقود شد بدلش به عهدۀ انسان می‌آید، عهده‌دار بودن انسان نسبت به شیء معدوم عقلایی نیست، نکته این است، وقتی چنین نشد وقتی شارع مقدس به شما گفته است اگر این عین تلف شد بدلش را بدهید، اطلاق مقامی اقتضا می‌کند بدلش هنگام انتقال به قیمت مطرح باشد، یومی که هنگام انتقال به قیمت، مرحوم شیخ در مکاسب همین عبارت شهید اوّل را بهش اشاره کرده و این استدلال، این استدلال چکیده‌اش اطلاق مقامی دلیل واحد است، اصطلاح آقاضیا و اصطلاحات بعدی، یعنی این، شارع مقدس گفته که انت موظف باعطاء القیمة اذا تلفت العین، اذا تلفت العین فانت موظف باعطاء القیمة، این ظاهرش این است که اعطاء القیمة یوم التلف، چون خطاب به اعطاء قیمت زمان تلف می‌آید، چون خطاب آن زمان می‌آید ظاهرش این است که قیمت یوم التلف هست. خب این اصل اوّلی. حالا اینها همه براساس این بود که ما علی الید را بپذیریم، حالا عرض کردم ما علی الید را اصلا استدلالش تام نمی‌دانیم، بنابراین باید بیاییم روی روایات عمدتا.

مرحوم شیخ به حدیث صحیحۀ ابی ولاد تمسک کرده، صحیحۀ ابی ولاد دو فقره‌اش را مفصل مورد بحث قرار داده، یکی‌اش در صحیحۀ ابی ولاد آن داستان ابی ولاد را شما مکاسب خواندید و در خاطرتان حتما هست. می‌گوید شما ضامن هستید قیمة بغل یوم خالفته. مرحوم شیخ این قیمت بغل را مضاف گرفته و این یوم خالفته را دو جور تفسیر کرده، یکی اینکه عامل در یوم خالفته، یوم خالفته را ظرف گرفته، عاملش را آن معنای اختصاصی که از اضافۀ قیمت به یوم حاصل شده، کأنّ القیمة المختص للبغل یوم خالفته، متعلق یوم آن مختصه‌ای هست که لامی که اضافه لامیه است، قیمة بغل، لام لام اختصاص است، مفهوم اختصاص ازش استفاده می‌شود آن اضافه‌ای که اینجا هست آن را متعلق گرفته، این یک جور.

یک جور دیگر این هست که خود قیمت را گفته که قیمتی که به بغل اضافه شده یک بار دیگر به یوم خالفته اضافه شده، قیمت یک بار به بغل اضافه شده تخصیص پیدا کرده، بعد این اضافه شده به یوم خالفته، بنابراین اینجوری باید خواند طبق این معنا که معنای اوّلی هست که شیخ ذکر کرده، قیمة بغلِ یوم المخالفة، بغلِ را تنویش را حذف کنیم نه به خاطر اینکه بغل مضاف است، به خاطر اینکه قیمت مضاف است، قیمت که مضاف شد اگر آن بغل تنوین داشته باشد یعنی این قیمت بغل این مجموعه به دلیل اضافه‌ای که می‌خواهد بشود به یوم المخالفة آن تنوینش را کأنّ اینجا حذف شده. حالا آن بحث «ال» یک بحث دیگر است، بحث «ال» را بعد عرض می‌کنم. آیا می‌شود یک شیءای دو بار اضافه بشود؟ اوّل اضافه بشود به یک شیء مضاف به وصف مضاف بودن دوباره اضافه بشود. خیلی از علما اشکال کردند از جهت ادبی اشکال دارد و مرحوم آخوند در حاشیۀ چیز اشکال گرفته دیگران. حالا من عربی‌اش را نمی‌دانم واقعیت وجود دارد یا ندارد، ولی اشکال ادبی ندارد، ما در فارسی داریم حاج آقا نمی‌دانم از قول کی نقل می‌کردند یک مثال مضحکی هم هست عیب ندارد حالا من با این مثال ذکر بکنم و بحث را تمام کنم، ایشان می‌گفتند اگر بگوییم تخم مرغ من تخم مرغ اضافه شده به من جزء اوّلش یا جزء دومش که اضافه نشده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد